

يك شب کنار شمعي
تا صبحدم نشستم
او گريه كرد و مي سوخت
من هم ز غم شكستم

*

در آن شب سیه رو
یادم به چشمت افتاد
وان مستي نگاهم
بر چشم سبزت افتاد

*

آهسته اشکي آمد
پایین ز دیدگانم
گویی به شعله آمد
شمع درون جانم

*

آن قطره اشکم آخر
بر روی شمع لغزید
خاموش گشت و آنگه

دودي به ناز رقصید

*

از طرح دود آن شمع

در آن سیاهی تار

شعری نوشته می شد

آهسته روی دیوار

*

دل می تپد به سینه

با یاد روی دلدار

هر جا که هستی یارم

باشد ، خدانگهدار

...